

در رسیدن خندان
کسی را نمی کشند

مهام میقانی



در رسیدن خندان
کسی را نمی کشند

دستی که از مچ قطع شده بود می‌توانست متعلق به زنی باشد بین ۲۵ تا ۳۵ سال. گرچه انگار کسی سعی کرده بود لاک روی ناخن‌ها را پاک کند اما نیمی از ناخن انگشت اشاره هنوز رنگ سیاهی روی خودش داشت. نقیبه آرام گفت: «دخترهای کم سن و سال معمولاً لاک سیاه را دوست دارند.» لی لی نگاهی به ناخن‌های خودش، که لاک نداشتند، انداخت و بعد با نگاه سرزنش‌آمیز خفیفی سرش را طرف نقیبه که غرق در بررسی دست قطع شده بود گرفت و آن قدر منتظر ماند تا نقیبه سرش را برگرداند و متوجه نگاه او شود. با اینکه اصلاً قصد نداشت با او آشنی کند، اما انگار می‌خواست بگوید: «همین پنجشنبه گذشته، قبل از این که با هم دعوا کنیم لاک سیاه زده بودم. به این زودی یادت رفت؟»

نقیبی متوجه نگاه ولی شد. سرش را به اطراف چرخاند تا از این که تنها هستند مطمئن شود. در سردخانه طبقه منفی یک پزشکی قانونی هیچ کس جز نقیبی و ولی دیده نمی شد. نقیبی گفت: «دخترهای کم سن و سال و البته زن های بالغ شجاع.» می خواست حرف اش را ادامه بدهد که زنی سرتا پا سفید پوش با چند پوشه نارنجی از جلوی در سردخانه گذشت. زن هنوز از سردخانه دور نشده بود که یک دسته دانشجوی پزشکی با استاد کوتاه قد و طاس شان وارد طبقه منفی یک که محل نگهداری مُرده های بی نام و نشان با آسیب های ظاهری شدید بود شدند. حالا نقیبی و ولی متوجه شدند که باید به نقش های قبلی خود برگردند. ولی فقط پزشکی باشد که متخصص کالبدشکافی پزشکی قانونی است و نقیبی یک کارگاه غیر رسمی ۴۴ ساله که در فاصله هشت روز مانده تا عید پرورنده یافتن هویت صاحب دست راست زنی را به عهده گرفته بود که هفته ها از قطع شدنش می گذشت.

مسبوقی، سرهنگ اداره آگاهی و کارفرمای نقیبی، گفته بود که دست قطع شده را در یکی از بزرگترین گاو صندوق های نسوز ساختمان پلاسکو پیدا کرده بودند. بعد از این که نیروی انتظامی تمام گاو صندوق های بیرون آمده از آوار را به پارکینگ اداره آگاهی شاپور انتقال داد، در عرض دو روز برای تمام صندوق ها صاحبی پیدا شد، جز یکی از بزرگترین آن ها که به خاطر قرار داشتن در طبقات پایین تر و البته جنس خوب آن صدمه کمتری دیده بود. متصدی گاو صندوق ها ده روز دیگر صبر می کند و وقتی می بیند کسی سراغ گاو صندوق نمی آید به بهانه این که سر از هویت صاحب آن درآورد مجوز کتبی می گیرد و با دستگاه جوش ۲۵ آمپر سه فاز واره آهن بُرنی بُزینی هیوندایی در گاو صندوق را باز می کند. مسبوقی همیشه همین طور بود. علاوه بر اینکه در نحوه لباس پوشیدن و سر وضع ظاهری اش با تمام بازرسان اداره آگاهی که نقیبی تا به حال

دیده بود فرق آشکاری داشت، از اغلب آنها دقیق تر و باهوش تر هم به نظر می رسید. هر وقت اطلاعاتی از کسی می گرفت از ذکر کوچکترین جزئیات نیز صرف نظر نمی کرد. البته مدل دستگاه جوش واره بُرنی را آن استوار اداره آگاهی که مسئولیت گاو صندوق ها را به عهده داشت نگفته بود و مسبوقی خودش سر از مدل آن ها درآورده بود.

یک روز بعد از پیدا شدن دست قطع شده، مسبوقی که برای سردآوردن از راز قتل یک خانواده چهار نفره در اتوبان نواب حسابی سرش شلوغ بود پرورنده جدید را که اتفاقاً به شدت مایل بود بی سر و صدا و دور از هرگونه بازتاب خبری پیش برود به نقیبی سپرد. حول و هوش ساعت هشت و نیم صبح، در یک روز بارانی اواخر سال ۹۵، نقیبی با شکم برآمده اش جلوی تلویزیون خاموش اش روی میبل نشسته بود و داشت به این که امسال عید بی پول تر از عید تمام سال هایی است که به یاد می آورد فکر می کرد که مسبوقی به او زنگ زد و ماجرا را گفت.

درست است که کار کردن برای مسبوقی هیچ وقت برای او پُرسود نبوده، اما حالا از اینکه می دانست با رسیدگی به این پرورنده محرمانه او نیز قرار است مثل مردم شهر در خیابان های شلوغ آخر سال دوره گردی کند خوشحال شده بود. پالتوی سیاهش را از لای لباس ها بیرون آورد، دو بسته سیگار بهمن قرمز توی یکی از جیب هایش گذاشت و جیب دیگر را با یک خشاب قرص، یک دفترچه یادداشت و یک چاقوی ضامن دار که یادگار پدرش بود پر کرد و وقتی یادش افتاد امروز حتماً باید سری هم به پزشکی قانونی ولی بزند، یک بسته آدامس هم توی جیب شلوارش انداخت. نکته مثبت این پرورنده این بود که مسبوقی به خاطر این که اصلاً نمی خواست کوچکترین خبری به بیرون درز کند از همان ابتدای روند بازرسی یک ماشین با راننده کادری — و نه سرباز — و همین طور یک گروه بان میان سال برای نقیبی فرستاده بود.